

مادپرکرائی نوع جدید

در عصر ما عصیان جوانان بویژه دانشجویان، در اروپای غربی و آمریکا، شکل حاد و خاصی بخود گرفته و بیشتر روزنامه‌ها و مجلات اغلب کشورها، در باره عصیانها یا شورشهای جوانان و دانشجویان قلمفرسائی می‌کنند... و این شورشها بر ضد مسائل گوناگونی است و بر ضد پدران و مادران، نظامهای اخلاقی و اقتصادی، مکتبها و مذاهب... و گاهی بر ضد هر چیزی، حتی همه ارزشها و مسئولیتها و وظایف انسانی. آنچه که در این مسئله مورد توجه است "رد کردن" هر چیزی است و این خود می‌تواند نشان دهد که مسئله تا چه حدی، پیش رفته است و با توجه باینکه این جنبشها و شورشها جنبه همگانی بخود گرفته و یک نوع همبستگی بین همه جوانان - و در همه کشورها - بوجود آورده است که گوئی یک پیمان سری میان همه آنها در سراسر جهان بسته شده، تا بر ضد هر چیز موجود قیام کنند.

البته در پشت این شورشهای جهانی نیز دستهایی درکار بوده است... و اندیشه‌های خطرناکی که بطور مخفی و آشکار، در زمانی دراز، کوشش کرده تا توانسته است راه را برای آن هموار سازد. شاید اندیشه‌های "فریود" نخستین پایه گذار بود. فریود انسان را بمتابیه حیوانی تمویر کرده که فقط بدور غرائز جنسی می‌چرخد و جز باغبین تنه خود نمی‌دارد!... از دوران شیرخوارگی که پستانهای مادر دردهان دارد (دست جنسی) احساس می‌کند تا دوره جوانی و بزرگسالی... و در این دورانها

هر نوع اختراع، نظریه فلسفی و تالیف یک نوع لذت جنسی تکامل یافته‌ است
 مذهب راهیست برای فرار از عقده‌های ناخودآگاه درونی " اودیپ " . . . و فرزندى که
 بمادر خود رغبت دارد یا مثلاً مرتکب قتل پدر خود شده است ، مى‌خواهد برای
 شستن این ننگ ، یک پدر آسمانى برای خود بتراشد تا در نهایت خشوع ، عقده‌های
 خود را در پیشگاه او خالی کند .

الته فروید فراموش مى‌کند - و یا خود را بفراموشی مى‌زند - و اشاره نمى کند که
 مذهب حتى در نخستین دورانهای تاریخ بشرى و پیش از پیدایش مسئله تحریم بین
 مادر و فرزند و قبل از ظهور عقده " اودیپ " او وجود داشته است و بنابراین نمى‌تواند
 محصول این نوع عقده درونى باشد .

راستى چگونه مى‌توان باور کرد که کودک شیرخوار پستان مادر خود را برای کامیابى
 جنسى در دهان مى‌گیرد؟ در حالیکه میدانیم لذت جنسى را فقط یک جوان بالغ درک
 مى‌کند ، آیا این علم است که سخن مى‌گوید یا توطئه علمى؟ . . .

... سپس نوبت مارکس فرا مى‌رسد و او هم مى‌آید و تاریخ را بر محور غریزه اقتصادى
 مى‌چرخاند . . . از دیدگاه او هر چیزى انگیزه مادى دارد و محصول تحول پیوندهای
 تولید است که از آن هنر ، اندیشه و مذهب نیز تولید مى‌شود و در پشت سر ماده
 چیزى جز ماده وجود خارجى ندارد و پس از مرگ هم جز مرگ ، خبر دیگرى نیست و
 دین و مذهب و خدا هم افیون توده‌ها است که باید طبقه پرولتر از آن بپرهیزد ! و
 بهشت واقعى را در روی زمین بسازد .

آنگاه سارتر مى‌آید و بمثابة نوید بخش اضطراب و استفراف و پوچى و بیهودگى
 ظهور مى‌کند و به جوانان مزدهای که دارد اینست که انسان بطور اتفاق بدنیا آمده و
 هدفى در جهان هستى نیست و پشتیبان و پناهگاهی هم ندارد و همه دردها و رنج‌هایش
 نیز هدر مى‌رود و پس از مرگ هم ، هیچ و پوچ است چنانکه زندگیش نیز هیچ است و
 پوچ . . .

و در مرحله تکاملی این بازی با اصطلاح علمى - فلسفى ، یهودى چهارم آقسای
 هربرت مارکوزه نباله رو نوعی مارکسیسم، قد علم مى‌کند^۱ تا لقب " رهبرى انقلاب
 جوانان " را بخود اختصاص دهد و اعلام دارد که از طبقه کارگر مایوس است ، چرا که
 این طبقه رسالت تاریخی خود را بخاطر دستمزد بیشتری که مى‌گیرد ، فراموش کرده و
 با سرمایه دار توطئه کرده تا بعنوان شریک سود ، از آن استفاده کند و بخاطر همین
 سود، مصلحت خود را در ابقاء نظام سرمایه داری ببیند .

مارکوزه سوسیالیسم را متهم می‌سازد که طاغوت قدیمی را که (سرمایه) نام داشت به طاغوت دیگری به نام (طرح برنامه) های پیشرفتی جدید بدل ساخته است مارکوزه می‌گوید این " طرح برنامه " بمثابة نیروئی درآمده است که دو بیست میلیون انسان را کورکورانه با طاعت و اداشته است . . . و همه آنها به بردگانی تغییر ماهیت داده اند و " آمار و ارقام " ی را که دستگاههای الکترونیک بعنوان طرح و برنامه بآنها تحویل میدهند ، پرستش می‌کند ، چنانکه در نظام سرمایه داری دهها میلیون انسان برده وار گوش بزرگ اوامر " بازار " و " بورس " و " سرمایه " هستند .

البته طبیعی خواهد بود که نتیجه ، در هردو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی ، پیدایش انسانهایی باشد که دارای یک بُعد هستند و درزندگی آنچه را که شرایط و امکانات مادی بآنها دستور میدهد اجرا کنند و در هردو حال بعد دیگر و درونی انسان — بُعد معنوی و روحی — از بین رفته تلقی گردد .

" مارکوزه " سوسیالیسم را متهم می‌سازد که در همان راه سرمایه داری غربی گام نهاده و فقط در راه خدمت به هدفی واحد که همان افزایش کالاهای مصرفی است ، پیش میرود . و این در واقع بت جدیدیست که بشر امروز آنرا می‌پرستد ، گرچه نامهای آن مختلف است ولی در یک جمله " کالاهای مصرفی لوکس " — فریچیدر ، و سائل ترانزیستوری ، پوشاک نایلونی ، و سرانجام اتومبیل ! — خلاصه می‌شود ، ولی ببینیم که هرکس در مقابل این کالاهای اغواگر زانو خم می‌کند همه خواستهای او در به دست آوردن آنها تمام می‌شود و آنگاه انسان به حیوانی بدل می‌گردد که زحمت می‌کشد و رنج می‌برد تا این کالا یا آن کالا را بخرد و بنده مصرف می‌گردد .

" مارکوزه " میگوید : در قبال این وضع جز اعلان رد و نبرد ، راه دیگری نیست ولی مارکوزه نمی‌تواند راه حلی هم نشان بدهد . او فقط به قیام در برابر مصرف دعوت می‌کند ، ولی اینکه پس از این قیام و پیروزی ، بشر چه باید بکند که آرامش و آسایش بیابد ؟ راهی ندارد و برنامه‌ای منطقی نشان نمی‌دهد .

مارکوزه ، از " انقلاب طبقه کارگر " که آنها را " همکاران سودبر " سرمایه داران می‌نامد ، مأیوس است و روی همین اصل به تحریک جوانان و همه کسانی که بهره‌ای از زندگی مادی ندارند می‌پردازد و بهمین دلیل او را در غرب " فیلسوف انقلاب جوانان " نام داده اند که کتابها و نوشته‌هایش ، عامل هرگونه اعتصاب و شورش دانشجویی و جوانان است ، اما باید پرسید : پس مارکوزه ، این فیلسوف مادی برای

بشریت چه مزدهای دارد؟^۱ برفرض که مردم و جوانان شرق و غرب، برضد نظام‌های اجتماعی و سنتی خود شوریدند و آنها را از بین بردند، آنگاه چه باید کرد؟ آری در خیال خود یک جامعه ایده‌آل را پیشنهاد می‌کند جامعه‌ای که هرگونه بهره‌مندی از لذات مادی و جنسی، باید بدون هیچگونه مانع مذهبی اخلاقی یا سنتی عملی گردد.^۲

"مارکوزه" خیال می‌کند که این، راه پیشرفت و ترقی بوده و طلیعه آزادی جهانی است... ولی فراموش می‌کند که این، در واقع گرفتاری بدتری بدنبال دارد. فرار از قبود احزاب سیاسی، طرح و برنامه، سرمایه و مصرف و قرار گرفتن در بند غرائز جنسی و خودکامی خواستهای حیوانی انسان.

انسان هنگامی انسان است که بتواند در قبال خواستهای نفسانی خود مقاومت کند و اگر انسان در اجرای هوسها و غرائز جنسی خود آزاد گردد، این را نمی‌توان سعادت و خوشبختی نامید، چرا که چهارپایان نیز در این زمینه آزادی کامل دارند... و اصولاً اشباع جنسی در غرب هم اکنون آزاد است و در سوئد بمرحله‌ای رسیده‌اند که اگر دختری بخواهد پسری را به منزل پدر و مادرش دعوت کند که درکنار او باشد، کسی مانع او نمی‌گردد ولی آمار نشان می‌دهد که جنون و خودکشی بالاترین رقم را در سوئد بخود اختصاص داده است، پس عملاً بهشت موعود مارکوزه تحقق نمی‌یابد.

مارکوزه از طرفی می‌گوید که انسان بنده مصرف شده است و باید برضد آن قیام کند... ولی نمی‌گوید که اگر انسان بنده غرائز جنسی شد، چه باید بکند؟ آیا نباید برضد آن نیز قیام کند؟ بنظر میرسد که مارکوزه با تملق گویی در برابر جوانان غرب می‌خواهد آنان را بدنبال خود بکشد تا تحت عنوان "فلسفه" آنچه را که مایه نابودی تمدن و انسانیت انسان خواهد شد، بخورد جوانان بدهد - و داده است. طوفان انقلاب مارکوزی از غرب به شرق نیز رسید، ولی محصول آن چه شد؟... و یا چه خواهد شد؟ آیا آنها نمی‌خواهند که شرق را بنده غرائز جنسی و لذات مادی بکنند؟ البته نمی‌گوئیم که افکار و فلسفه‌های غرب را نگذاریم به میهن ما برسد. این منطقی و عملی نیست، ولی می‌گوئیم که نباید اجازه دهیم که افکار و ایسم‌های وارداتی جوانان ما را به بیراهه بکشد و ما را بمتابه افرادی که از خود استقلال فکری ندارند، زیر پای استثمار چیان باهوش مکتبها و فلسفه‌های شرق و غرب، نابود کند. اگر

اندیشه‌های فروید، مارکس، سارتر و مارکوزه سعادت‌آفرین بود، امروزه می‌بایست اردوگاه سرمایه داری و بلوک سوسیالیسم بهشت روی زمین شده باشد، ولی می‌بینیم که هر دو نظام در زیر بار سنگین نظام منحط خود دست و پا می‌زند و فساد و تباهی از درودیوار آنها می‌بارد، و راه حلی هم برای نجات نمی‌توانند پیشنهاد کنند. چرا که آنها تنها بُعد مادی انسان را در نظر گرفته اند و بُعد روحی و معنوی آن را نتوانسته‌اند اشباع کنند.

تنها اندیشه رئالیستی ما است که می‌تواند بخواسته‌های مادی - معنوی انسان پاسخ مثبت دهد و آنها را از طغیان بازدارد و انسان معتدلی در یک جامعه سالم، تربیت کند که احساس آرامش و آسایش کند و زندگی و مرگ را بپوش نداند و روح خود را جاودانه بیابد.



بحث درباره اندیشه‌های "مارکوزه" نیازمند فرصت بیشتری است که آن را بموقع خود موکول می‌کنیم.



- ۱- هربرت مارکوزه، یهودی آلمانی الاصل و هوادار مادیت مارکسی و استاد دانشگاه‌های آمریکا، پایه‌گذار نوعی مارکسیسم است و در کتاب "مارکسیسم شوروی" نسبت به مارکسیسم اظهار خلوص و ایمان می‌کند ولی می‌گوید "... اگر او خود را مارکسیست می‌داند ما باید هوشیار باشیم و دریابیم که مراد او از مارکسیسم چیست؟" مارکوزه "تالیف السدر مک اینتایر، ترجمه دکتر حمید عنایت، چاپ تهران صفحه ۳۳) .
- ۲- مارکوزه در پایان کتاب "انسان یک بعدی" فقط یک امید برای اعتراض انقلابی می‌بیند و آن هم "چیزی بیش از امید نیست"
- ۳- "مارکوزه آرزومند آنچنان نظام اجتماعی ممکن است که در آن روابط انسانی بطور وسیع از برکت‌رهائی و آسایش خواهش‌های نهفته جنسی نظمی تازه بیابد..." - مارکوزه ص ۷۴

سیدها دی‌خسرو شاهی